

گورخر تلا دیانور

۳

گرفتاری با مصری‌ها



گورخر تلا دیانور

گرفتاری با مصری‌ها



نویسنده و تصویرگر: گری نور تفیلد

مترجم: آیدا پاکزاد





JULIUS ZEBRA: ENTANGLED WITH THE EGYPTIANS

Copyright © 2017 Gary Northfield

Published by arrangement with Walker Books Limited, London SE11 5HJ.

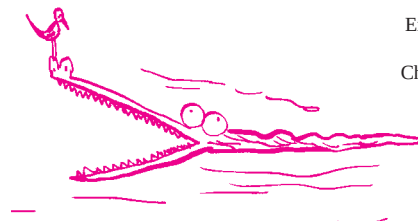
All rights reserved. No part of this book may be reproduced, transmitted, broadcast or stored in an information retrieval system in any form or by any means, graphic, electronic or mechanical, including photocopying, taping and recording, without prior written permission from the publisher.

Persian Translation © Houpa Publication, 2020.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (Walker Books) خریداری کرده است.

رعایت «کیی رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، گری نور تیفیلد و ناشر خارجی آن، واکر بوکز برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است. اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت گری نور تیفیلد این کار را کرده است.



گورخر گلادیاتور

گرفتاری با مصری‌ها

نویسنده و تصویرگر: گری نور تیفیلد
مترجم: آیدا پاکزاد
ویراستار: ناهید وثیقی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: فائزه فغفوری
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه
چاپ اول: ۱۳۹۸
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۳۹۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۳۸-۳
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۹۳-۹

هوپا
Houpa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.houpa.ir info@houpa.ir
■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
■ هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.



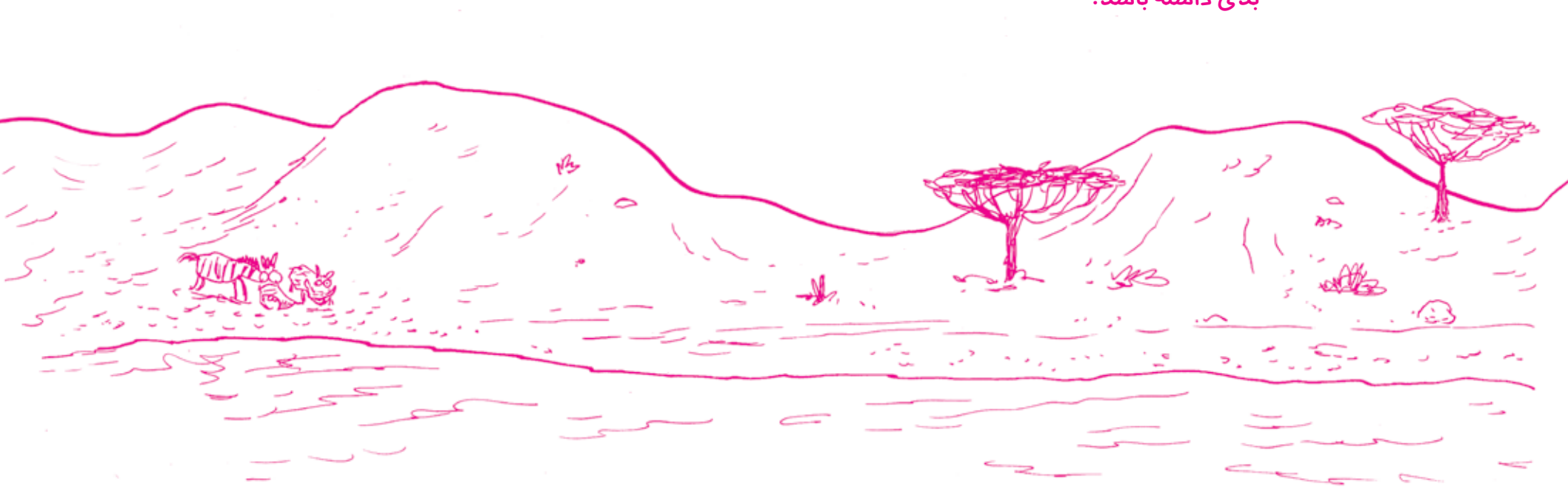
تقدیم به

ویراستار فوق العاده ام لیزی.
ممنون به خاطر ده سال شور و شوق و
صبوری بی حد و اندازه ات!
(۱۰ سال؟! عجب روزگاری!)

تشکر ویژه از کلویی که با همه ی این
مزخرفات همراهی کرد.

گری نور تفیلد

این داستان خیالی است. شخصیت ها،
مکان ها و اتفاق ها در تخیل نویسنده ساخته
شده اند یا اگر واقعی باشند، به صورت
فرضی استفاده شده اند. همه ی توضیح ها،
توصیف ها، فعالیت ها، مبالغه ها، اطلاعات
و هر چیز دیگری که اینجا استفاده شده،
فقط با هدف سرگرمی بوده و تکرار یا
اعتماد کردن به صحت آن ها می تواند نتایج
بدی داشته باشد.



فهرست

CXCII	تالار وحشت!
CCVI	ضد حال خوردن!
CCXX	اسب سواری
CCXLI	بازی تمومه!
CCXLVIII	چرخ روزگار
CCLV	مامانم رو می خوام!
CCLXXI	ملاقات با سوسک های سرگین غلتان
CCLXXXII	نفرین مومیایی
CCXCVIII	صخره ی تمساح ها
CCCVI	وقت خونه رفتنه
CCCX	حرف آخر
CCCXIV	شمارش رومی
CCCXVI	اسمت را با خط هیروگلیف بنویس!
CCCXVIII	هنر مومیایی کردن
CCCXX	واژه نامه ی گری

فهرست

X	مقدمه
XVII	کشتی احمق ها
XXX	نک و نال های به گل نشسته
XLI	ناجی نهایی
LV	پرستش قهرمان
LXV	یک چیز مشکوک
LXXIV	یک خوشامدگویی گرم
LXXXVI	پیشگو
C	رومی ها بیرون!
CVIII	وقت حمام
CXVII	سؤال های پر طرفدار
CXXXIX	دوستان رده بالا
CLX	آماده ی هیجان
CLXIX	تاج گذاری متقلب
CLXXXII	مهاجم مقبره

آره معلومه كه مي شناسم!



خُب، فكر مي كني گورخر
گلادياتور رو مي شناسي؟

يوهوهوهوهو

خُب، احتمالاً اشتباه
مي كني!

چطور جرئت
مي كني؟



قهرمان
خوش تيپ ما!



ولی شرط می بندم نمی دونی ژولیوس از
آخرین باری که دیدیمش چی کارها کرده؟!



اون قسم خورد که جلوی امپراتوری
روم رو بگیره تا دیگه حیوون ها رو برای
گلادیاتور شدن آموزش ندن!

ما دیگه نباید برده
باشیم!

آرررره!



چیزهایی که تو فکر می کنی راجع به
گورخر گلادیاتور می دونی!



مثل آب
خوردن!

اون یه گلادیاتور
قهرمانه!

گورخر!
گورخر!
گورخر!

از تون
ممنونم
طرفدارها!



اون به سراسر اروپا سفر کرد
تا حیوون ها رو از آغوش تئاترها
نجات بده!

فرار کنین!
آزاد باشین!



اون رومی ها رو از بریتانیا
پرت کرد بیرون!

دیگه این ورها
پیدات نشه!

تیب!



آخرش دوباره با برادرش
متحد شد!

یوهووو!
بگیر که اومد!

راستش من ازت
متنفرم.

من همی این ها رو
می دونستم.

چقد دلم برات
تنگ شده بود
براتوس!



کم مونده بود رئیس قدیمی ش،
سپتیموس، همون رومی رو گیر بندازه
که به حیوون ها آموزش می داد!

لعنت
بهت!

بعد آمی بینم تون
بی عرضه ها

خب، هر روز
یه چیز جدید یاد
می گیریم!



ژولیوس شبیه بقیه‌ی گورخرها نبود و مصمم بود که این
را ثابت کند!



هیجان‌انگیزه، نه؟



فصل اول

کشتی احمق‌ها



ولی وقتی کورنلیوس یادداشتش را با افتخار بالا نگه داشته بود، وزش ناگهانی بادِ شدید آن را از سُمَش قاپید و توی دریا انداخت.



ژولیوس نالید: «آه، دیگه محشر شد!»



□□□

کورنلیوس که به سختی روی پنجه‌ی پاهایش ایستاده و سکان خیس را نگه داشته بود، جیغ زد: «آره! فقط باید این اهرم بزرگ رو ثابت نگه داری!»

ژولیوس قطره‌های بارانی را که کورش کرده بودند از روی چشم‌هایش پاک کرد و داد زد: «ولی من مطمئنم داریم دور خودمون می‌چرخیم. دوباره دستورالعمل رو چک کن!»

کورنلیوس با دلخوری دستش را توی کیسه‌ای کرد که دور کمرش بسته بود و ورق چرمی مچاله‌ای را بیرون کشید. ورق یادداشتِ نم‌کشیده، حین تلاش او برای خواندنش، وحشیانه توی باد تکان‌تکان می‌خورد.

کورنلیوس فریاد زد: «ما دقیقاً داریم کارهایی رو که گفته انجام می‌دیم. گفته موقع طوفان شدید سکان رو محکم نگه دارید!»



□□□□□

کورنلیوس زار زد: «سپتیموس رو فراموش کن! ما باید دور بزنیم، وگرنه این طوفان کاملاً قورتمون می‌ده!»

ولی گوش ژولیوس به این حرف‌ها بدهکار نبود. او از بین دندان‌های قفل‌شده‌اش غرغر کرد: «همین جا وایسا!» و خودش را روی عرشه جلو کشید. «ثابت نگهش دار کورنلیوس. من کمک می‌آرم!»



موج بزرگی به کناره‌ی کشتی کوبید و ژولیوس تلوتلوخوران به سمت اتاقک ناخدا حرکت کرد. به دریچه‌ی باز رسید و با چنگ‌زدن به نردبان لغزنده، با احتیاط تا زیرزمین مرطوب و تاریک کشتی پایین رفت.

ژولیوس توی تاریکی تنه‌زنان از کنار میلوس شیره رد شد که روی ننوی پاره و پوره‌ای دراز کشیده بود. پلینی‌موشه، مربی ریزه‌میزه‌ی مبارزه‌شان، هم دَمَر به خوابی آرام رفته بود. میلوس به ژولیوس غرید.



ژولیوس فوری با خشم جواب داد: «نه هنوز! این جوری هم که کارها پیش می‌ره، هیچ وقت نمی‌رسیم.» ژولیوس از روی کوهی جعبه و گونی خیس رد شد تا بالاخره بقیه‌ی همراهانش را پیدا کرد که دور هم حلقه زده بودند.



هوم...

یوهوووو! پیدا کردن این بازی تخته‌ای بهترین اتفاق ممکن بود!

براتوس: برادر احمق و پر ادعای ژولیوس!

فیلیکس: یک بزکوهی خنگ و یک مجموعه‌دار مشتاق سنگ!

اُه، اونجا گیرت انداخته!

لوسیا: یک تمساح لاریبران گیاه‌خوار، با نقشه‌های زیرکانه و همیشه توی آستینش

روفوس: یک گلادیاتور پُرشور و هم تیمی لوسیا

اون یکی رو بپا!

روفوس، لوسیا و فیلیکس وحشت زده از جا پریدند و جیغ زدند: «چی؟!»

فیلیکس نفس نفس زنان گفت: «من فکر کردم کشتی فقط یه کوچولو کج شده. به سختی تونستیم صفحه‌ی بازی رو ننگه داریم.»



قبل از اینکه ژولیوس بتواند جواب بدهد، صدای بنگ بلندی به خاطر کج شدن کشتی زیر فشار یک موج عظیم آمد. کشتی یک‌وری شد و همه‌ی جانوران و بارها به هوا پرتاب شدند.



همه از جا پریدند جز برادرش براتوس که سرش را هم بلند نکرد. غرغرکنان گفت: «باید صبر کنی ژولیوس! مسابقه‌ی خیلی حساسی‌یه!» سُمش را تکان تکان داد تا برادرش را دور کند.





وقتی از دریچه بیرون پریدند، ژولیوس خودش را به سرعت به کورنلیوس بیچاره رساند که هنوز با اهرم بزرگ درگیر بود.



لوسیا و ژولیوس به سمت اهرم بزرگ پریدند و تا جایی که می‌شد آن را ثابت نگه داشتند. ژولیوس سر فیلیکس و براتوس داد زد: «**بجنین به اون یکی و نگهش دارین!**» آن‌ها سریع به سمت دیگر کشتی دویدند و دومین اهرم را که تند و تند تکان می‌خورد، گرفتند.



کشتی دوباره خودش صاف شد، ولی ژولیوس می‌دانست که هر لحظه ممکن است موج بزرگ دیگری بیاید و کشتی قدیمی را تکه‌تکه کند. او با عجله از نردبان خیس بالا رفت. «**بجنین! ما باید این کشتی رو از طوفان رد کنیم!**»

ناگهان لوسیا شروع کرد به جیغ کشیدن: «**آب داره می‌آد تو! آب داره می‌آد تو!**» و وحشت‌زده به شکاف بزرگی اشاره کرد که آب از آن فواره می‌زد.

ژولیوس دستور داد: «**روفوس، تو و میلوس اون سوراخ رو ببندین! بقیه‌تون دنبال من بیاین!**»

با یک خرچ خرچ ترسناک دیگر، دکل و بادبان کنده شدند و در میان غوغای خشمگین ابرهای طوفانی تکه تکه شدند.



کورنلیوس بلافاصله پشت سر ژولیوس را نگاه کرد و رنگ صورت کوچکش پرید. به بالا اشاره کرد و جیغ کشید: «فک... فکر کنم مشکلاتمون تازه شروع شده!» ژولیوس سرش را رو به آسمان بلند کرد و با دیوار غول آسایی از آب روبه رو شد که خیز برداشته و جلوی آسمان را گرفته بود.

کورنلیوس با لکنت گفت: «می... می تونی شنا کنی؟» ژولیوس آب دهانش را قورت داد: «به زودی معلوم می شه!» بعد نفسش را حبس کرد، چشم هایش را محکم بست و از ترس جان عزیزش به اهرم کشتی چنگ زد.

هنگامی که باران از ابرهای سیاه انبوه شلاقی می بارید، دریا مثل رشته کوهی دیوانه به نظر می رسید که تا اوج آسمان خیز برمی داشت، بعد در شکاف های پرپیچ و تاب فرومی ریخت. باد زوزه کشان بادبان را پاره پاره می کرد و حمله های ناگهانی ترسناک یکی پس از دیگری کشتی را درمی نوردید.



ژولیوس جیغ زد: «ولی چطوری؟»

ناگهان تندباد شدیدی شلاق زنان از روی کشتی گذشت و کشتی فلک زده را تا قله ی یک موج بلند بالا برد. صدای ترک خوردن دکل بادبان که داشت در برابر از هم پاشیدن مقاومت می کرد، بلند شد.

وقتی طناب های کلفتی که بادبان را به کشتی وصل کرده بودند جوری نازک شدند که انگار بند رخت هایی زیرتی هستند، براتوس جیغ کشید: «مواظب باشین!»

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه ی کرم استفاده می کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می شود؛
■ این کاغذها سبک تر از کاغذهای دیگر است و جابه جایی کتاب های تهیه شده با آن، آسان تر است؛
■ و مهم تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم تر.....



اینستاگرام هوپا

hoopa_publication



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/hoopabooks>



سایت هوپا

www.hoopa.ir



باشگاه هوپایی ها

<http://t.me/hoopaclub>

